

نمایشنامه ّ عروسكي

مدرسه خرگوشها

پنشو مانشوف

مترجم: بهرخ بابايي

مدرسه خرگوشها / 3

نمایشنامهٔ عروسی

مدرسه خرگوشها

پنشو مانشوف

مترجم: بهرخ بابایی

منبع ترجمه: ده نمایشنامهٔ عروسی بلغار
چاپ مسکو ۱۹۷۹ بزبان انگلیسی

شخصیتها:

راوي :	بازيگر جلوي صحنه
معلم	
خرگوش اول	ليني
خرگوش دوم	مي مي
خرگوش سوم	کتي
خرگوش چهارم	ساشکو
خرگوش پنجم	پيتر
خرگوش ششم	استانکو
مادر خرگوش	
عمو مارکو (خر)	فراش مدرسه

معرفي

راوي: خانمها و آقايمان، توجه کنيد: ما مي خواهيم نمايشي به شما نشان بدهيم، مدرسه خرگوشها! دوربين هاي ما در مناسبترين و زيباترين سمت جنگل نصب شده اند، جايي که خرگوشها زندگي مي کنند. اينجا واقعاً زيباست، تميز و پاکيزه. ما به آرامي پيش مي رويم و دنبال آدرسي که به ما داده اند مي گرديم. آدرس ما: خيابان چهار زنگوله، کوچه توت فرنگي، شماره ۲ و...

بالاخره رسیدیم و اینجا
زندگی می‌کند یک خانم زیبا
زنی معصوم و بی‌ریا
همه می‌شناسند «مادر خرگوش» را
او زیاد دوخته است برای همسایه‌ها
لباس‌ها
شستن، رُفتن، پاک‌کردن و پختن
بدون لحظه‌ای استراحت، همه روزها
سه پسر مدرسه‌ای شیرین دارد
می‌پرسید: دختر مدرسه‌ای چطور؟
بله آنهم دقیقاً سه‌تا
با هم می‌شوند شش آنها

(موزیک - پرده باز می‌شود. روی صحنه اطاق خواب خرگوشها
دیده می‌شود. شش بستر کوچک در یک ردیف. خرگوشها هنوز در
خوابند.)

بچه‌های او هستند اینجا
برای ذخیره انرژی، هنوز در خواب
روز سختی در پیش دارند
بباید بیدار کنیم آنها را
هی، شما درازگوش خرگوشها
بیدار شوید، به کری نزنید خود را
زود باشید، به اندازه کافی خوابیدید
آنقدر آهسته نه! برخیزید تنبل‌ها!

(خرگوش‌ها یکی‌یکی با ریتم موزیک از رختخواب بیرون
می‌پرند.)

خرگوشها: از رختخواب بپر بیرون زود زود
یک دو سه مارش یو هو

(آنها از بستر بیرون می‌پرند و لحاف‌هایشان را به سویی پرتاب می‌کنند.)

راوی: نگاه کنید به این سه شیرینک سحرخیز

آنها آماده ورزش‌اند انرژی

چشم‌هایشان هست هنوز خواب‌آلود

اما پاهایشان از قدرت لبریز

(خرگوشها در حال انجام عملیات ورزشی.)

خرگوشها: بدن‌ها را خوب بکشید سیخ، سیخ

گوشه‌های خرگوشی را حرکت دهید تیز، تیز

چشم‌ها را بمالید بسته، باز،

سه قدم به پیش، حالا پیش

(آنها در یک صف مقابل بسترهایشان قرار

می‌گیرند.)

می‌پریم بالا

زود باشید یاالله هوپ هوپ

می‌پریم پایین

زود باشید ببینم تامپ تامپ

کمی به چپ، کمی به راست

حالا ایستاده، همانجا باش،

یک دو سه، سر جلو، سر عقب

یک دو سه

(ورزش آنها با موزیک همراهی شده و شبیه رقص بالت است،

وقتی ورزش تمام می‌شود همگی به طرف رختخواب‌هایشان

می‌روند.)

راوی: می‌پرسید حالا چه می‌کنند آنها؟

بله. سریع مرتب می‌کنند اتاقشان را

(خرگوشها لحاف‌هایشان را می‌تکانند.)

خرگوشها: (می‌خوانند) بسترها همیشه مرتب‌اند، صاف صاف
صاف

(جاروها را برداشته شروع به کوبیدن لحافها
می‌کنند.)

لحاف را بکوب تاپ تاپ تاپ
گرد آن را بتکان پاف پاف پاف
راوی: رختخواب آنها پاک و منظم است،
اتاقشان بی‌هیچ لکه‌ای برق می‌زند.

(رختخوابها با ریتم موزیک به عقب می‌روند. خرگوشها
تشت‌هایشان را گرفته بیرون می‌روند.)

راوی: آنجا چشمه‌ایست، در باغچه
(تغییر دکور با ریتم موزیک. یک چشمه یا فواره و تشت‌های چوبی
نمایان می‌گردند.)

خرگوش‌های ما خوب می‌دانند
که باید صورت‌هایشان را پاک بشویند
مسواک‌ها و حوله‌ها در دست
به‌سوی چشمه می‌دوند
آب را می‌ریزند و می‌پاشند
و آرزو می‌کنند که
ای‌کاش آب زیاد یخ نباشد.

(دختر خرگوش‌های کوچک و پسر خرگوش‌های کوچک در دو صف
وارد می‌شوند. آنها در دو طرف چشمه صف می‌کشند و در حالیکه
می‌خوانند خود را می‌شویند.)

خرگوشها: گونه‌های ما سرخ و گل‌رنگ‌اند
باید آنها را نرم و پاکیزه بشویم
بعد نوبت گردن است و دست‌ها و گوش‌ها
ببینید، اینطور، اینطور، اینطور

آفرین!

حال حوله‌ها خشکمان خواهند کرد

ببینید، اینطور، اینطور، اینطور

اما دندانها مهم‌ترین هستند.

راوي:

(خرگوشها مسواک در دست شروع به خواندن ترانهٔ دیگری

می‌کنند.)

با مسواک خوب و خمیر دندان

خرگوشها:

ما دندانهای تیزمان را برق می‌اندازیم

می‌شوئیم، می‌سابیم به‌طرف چپ

می‌شوئیم، می‌سابیم به‌طرف راست

ما دندانهای تیزمان را برق می‌اندازیم

(صدا می‌زند) خرگوشها!

مادر خرگوش:

آمدیم مادر!

خرگوشها:

(خرگوشها و دکور همراهِ موزیک از صحنه خارج

می‌شوند.)

آغاز از صبح سحر، اینست قانون

راوي:

از خانه تا مدرسه یک کیلومتر راه است

«مادر خرگوش» با دقت تمام

صبحانهٔ خوشمزه‌ای کرده روبراه

در کیف آنها نهاده است او

هویج و کلم و کاهو و نان

کودکانش هرگز او را عصبانی نمی‌کنند

ببینید! راهی مدرسه شدند آنها

با کیف پر، بر شانه‌ها

(خرگوشها در حالی که کیف‌هایشان را بر دوش حمل می‌کنند خارج

می‌شوند.)

ایست!

راوي:

(مادر خرگوش وارد می‌شود.)

مادر خرگوش به سراپای آنها می‌کند نگاه
بعد کیف‌ها را کرده امتحان
در آخرین لحظه قبل از رفتن
بینی آنها را با دستمال می‌کند پاک
(مادر خرگوش کارش تمام می‌شود.)

راوی:

همه چیز روبراه است حالا!

(به خرگوشها)

عجله کنید مدرسه‌تان دیر شده، یاالله!

خداحافظ، خداحافظ مادر!

خرگوشها:

(همه آنها به مادرشان تعظیم کرده و سرودخوانان خارج

می‌شوند.)

سرود خرگوشها: سه برادر کوچک، سه خواهر کوچک

میان جنگل، با خوشی می‌دوند.

یک، دو، سه، چه همراهان خوبی

آنها درس‌هایشان را خوب خوانده‌اند

دو بعلاوه دو می‌شود چهار

این را خوب می‌دانند

و امروز کیف آنها پر است از

کتابهای نو، دفترهایی

برای نوشتن، برای خواندن

یک، دو، سه، چه همراهان خوبی

یک، دو، سه چه جمع زیبایی

(یک دکور متحرک از صحنه می‌گذرد. قسمتی از جنگل، مزرعه،

گلها، درختها، یک کلبه و یک کوکو در پنجرهٔ کلبه، کوکو ظاهر

شده و هشت بار می‌خواند.)

یکی از خرگوشها: (با نگرانی می‌شمارد) یک دو سه... هشت!

عجله کنید مدرسه‌مان دیر شده.

(خرگوشها برای به‌موقع رسیدن به مدرسه شروع به دویدن می‌کنند. آنها از صحنه خارج می‌شوند. زنگ مدرسه زده می‌شود.)

راوی: عمو مارکو کارش را شروع کرده

حالا وقت شروع درس است.

(موزیک موقعیت را نشان می‌دهد. خر از صحنه رد می‌شود. او عمو مارکو فرارش مدرسه است. عمو مارکو زنگ می‌زند. علامت شروع اولین درس. او در وسط صحنه می‌ایستد و عرعری طولانی سر می‌دهد.)

راوی: این فقط یک معنی دارد

«درس اول می‌شود شروع»

(عمو مارکو عرعر دوم را سر می‌دهد.)

و این به‌سادگی می‌گوید:

شاگردان باشند حاضر در کلاسهایشان.

(عمو مارکو در حالیکه هنوز زنگ می‌زند خارج

می‌شود.)

راوی: اما کلاسها کاملاً خالی است،

میزها را چه کرده‌اند اینها؟

(میزها در صحنه ظاهر می‌شوند.)

هنوز هم یک چیز کم است

و آن است «تخته سیاه»

اینطور نیست؟

(موزیک: یک تخته سیاه از راه می‌رسد.)

و شاگردان هاپ هاپ

می‌جهند مثل فنر در کلاس

می‌نشینند پشت نیمکت‌ها

- همه وجودشان چشم و گوش
و حالا آمد معلم عزیز آنها.
(معلم سرفه می کند.)
معلم آمد، برپا!
خرگوش اول: معلم:
- (معلم وارد می شود) صبح بخیر بچه ها!
نشان بدهید صورتهایتان.
حاضر!
نخترها: معلم:
- شاشکو، پیتر، استانکو؟
حاضر!
پسرها: معلم:
- درس تابستان ما بزودی می شود تمام
آیا شما خوب خوانده اید درسهایتان؟
بله، البته، خوانده ایم، خوانده ایم.
خرگوشها: معلم:
- (به تخته سیاه اشاره می کند. تصویرهایی از کلم،
هویج و ترب را نشان می دهد.)
درس علوم می شود آغاز
با مطالعه سبزیجات
اول به من بگویدش
چی می تواند باشد این زیبا؟
(او به کلم اشاره می کند.)
خرگوشها: معلم:
- این کلم است. خیلی خیلی خوشمزه است
غذای مورد علاقه ماست.
(با اشاره به چغندر) نام این توپ نرم و قشنگ
معلم: چیست؟
- چغندر قند. همه مان می شناسیم آن را.
لینی: معلم:
- برای درست کردن سالاد چی لازم است؟
معلم: می می:
- گوجه فرنگی، خیار و پیاز
معلم: دیگه چی؟

- پیتز:** دیگه چي؟ (پرسان)
معلم: حالا توجه کنید به این چیستان:
می ایستد در زمین صاف، مثل میخ
شیرین مثل شکر، نرم مثل چغندر
ریش دارد مثل یز، دوست آقای چغندر
بگوئید چیست نام این یار شیرین؟
خرگوشها: (بعد از لحظه‌ای تردید) هویج، هویج.
معلم: (با رضایت) درست حدس زدید، شاگردان هشیار.
راوی: سوالها بالاخره شد تمام
درس جدید می‌شود آغاز
آن هست درباره وحوش و جانوران
معلم: خرگوشها باید باشند سرخوش اما محتاط
آنها دارند دشمنان سرسخت زیاد
در دنیای جنگل تیره و تار
بباید شروع کنیم، از این پرندۀ ترسناک.
(تخته سیاه را می‌چرخاند و تصاویر روباه و جغد ظاهر می‌شوند.
چشمها و بالهای جغد متحرک‌اند. دهان روباه هم قابل حرکت است.
معلم به جغد اشاره می‌کند.)
بنگرید به این هیولای وحشی که هو می‌کشد
بچه‌ها از او می‌کنند احتیاط
او در تاریکی می‌کند شکار
حیوانات کوچک و معصوم را
چنگالهای بزرگ او مضحک
و اسم ترسناک او جغد است.
(جغد بالهایش را به هم می‌کوبد و هو می‌کشد.)
خرگوشها: (ترسیده) اوه... اوه... اوه...
معلم: (با اشاره به روباه) اینهم یک موجود زشت دیگر

ترسو و دروغگو و حيله‌گر
استاد فريبكاري است او
و نام او روباه است.

خرگوشها: (تا حد مرگ ترسيده‌اند) آه...!

يك خرگوش: (شجاعانه) من از او نمي‌ترسم.

(با گوشه‌هاي سيخ شده به‌طرف روباه مي‌رود و فرياد مي‌زند
«يوهو». روباه پوزه‌اش را باز کرده زوزه مي‌کشد. همه از ترس
عقب مي‌پزند. اين درس هم تمام مي‌شود. معلم خارج مي‌شود.
موزيک. يك چورتکه در صحنه ظاهر مي‌شود.)

پيتر: (از ترس فرياد مي‌کشد.) واي، من غش کردم

آخه چي شده

هر لحظه يك هيولا.

خرگوش: (با خنده) پيتر کوچولو کم مانده گريه کند

شکل‌ها هميشه مي‌ترسانند او را

پيتر: خنده يا گريه، هرچه مي‌خواهي بکن

اما من جايي پيدا مي‌کنم و قايم مي‌شوم.

همه خرگوشها: (بو مي‌کشند) اما کجا؟

پيتر: در آن جعبه.

(در داخل سطل کاغذ باطله پنهان مي‌شود. معلم وارد مي‌شود.)

حالا کمي رياضيات

مي‌سازد ما را هشيار

کسي که درسش را ياد بگيرد خوب

مطمئن است که شاگرد اول است هر سال.

(يك گلابي روي چورتکه مي‌گذارد.)

اينجاست يك گلابي کوچک

يکي ديگر هم مي‌گذاريم آنجا

با هم مي‌شوند چندتا؟

(خرگوشها با جدیت دستهایشان را بالا می‌برند.)

خرگوش اول: اجازه می‌دید من بگم؟

خرگوش دوم: من بگم؟

خرگوش سوم: اجازه بدید من بگم؟

خرگوش چهارم: من هم می‌خوام بگم.

خرگوش پنجم: من هم همینطور.

معلم: خرگوش می‌می، شما بگویند.

می‌می: می‌شوند دو، همه می‌دانیم آن را

ولی خیلی رسیده و آبدار هستند آنها

معلم: (انگشتش را به انتقاد بلند می‌کند.)

اینقدر حریص و شکمو نباشید.

تنها توپهای چرتکه هستند آنها

(خرگوشها از خجالت زیر میز فرو می‌روند.)

پس یک بعلاوه یک می‌شود چند. بگویند!

خرگوشها: (همه با هم) یک گلابی بعلاوه یک گلابی می‌شود

دو گلابی.

(معلم گلابی‌ها را روی چرتکه می‌گذارد.)

معلم: کاملاً درست است.

(اول یک فلفل و بعد دو فلفل دیگر را در کناری می‌گذارد.)

می‌می: (فوراً جواب می‌دهد) سه فلفل!

خرگوشها: (با حسادت) حالا خدمت می‌رسیم. (همه با هم)

یک فلفل بعلاوه دو فلفل می‌شود. می‌شود سه فلفل.

معلم: عالی است بچه‌ها.

حالا پیتر لطفاً بلند شوید از جا.

اما، پیتر کجاست؟

(به اینطرف و آنطرف نگاه می‌کند. خرگوشها از خجالت

سرهايشان را پايين انداخته‌اند.)

پیتز را نمی بینم، او کجاست؟
خرگوشها: (با یکدیگر) بچه ها این درست نیست
پیتز حماقت می کند. این کار چیست؟
(همه با هم از جا می پرند بطرف سطل کاغذ باطله می روند. آنها
پیتز را از سطل بیرون می کشند. همه به او می خندند.)
معلم: (با عصبانیت) خوب. خوب. صدای آنها را
می شنوی؟

خجالت دارد.
تو عاداتهای احمقانه ای داری
به برادرهایت نگاه کن
آنها همه خوب و با ادب هستند.
حالا زود حل کن این مسئله را
سه گوجه فرنگی بعلاوه سه گوجه فرنگی می شود

چندتا؟

پیتز: (کمی فکر می کند) خوب... با همدیگر... با همدیگر
می شوند سالاد.

(خنده. زنگ زده می شود. پایان درس.)
معلم: و حالا بچه ها، بروید، با خیال راحت بازی کنید!

یک خرگوش: پیتز چطور؟
معلم: پیتز اینجا می ماند تا مسئله را کند حل
وقتی کارش تمام شد به دیگران می شود محلق
(معلم و خرگوشها خارج می شوند. پیتز تنها باقی
می ماند.)

پیتز: (پشت نیمکت نشسته غرغر می کند.) سه بعلاوه سه
می شود... فکر می کنم پنج... سه بعلاوه سه می شود
پنج. اینطور نیست؟

راوی: نه پیتز باز هم شد غلط

بهتر است به‌کار بیندازی مغزت
(گوجه فرنگی را در روی چرتکه به او نشان

می‌دهد.)

سه بعلاوه سه می‌شود... چند...؟
(حرف او را تکرار می‌کند.) سه بعلاوه سه می‌شود

پیتر:

چند...؟

(به تماشاچیان) بچه‌ها کمک کنید او را
جواب می‌شود چندتا؟

راوی:

(جواب می‌دهند) شش تا!

بچه‌ها:

البته... شش... کاملاً درست است.

پیتر:

متشکرم بچه‌ها هوش شما کامل است.

البته... البته...

بچه‌ها:

هورا. من درس را خوب یاد گرفتم

پیتر:

حالا ممکن است بروم پیش دوستان؟

بله می‌توانی.

بچه‌ها:

(از خوشحالی به هوا می‌پرد.) من کاملاً راضی

پیتر:

هستم. جوابهایم همه درست بودند.

(بند آخر را تکرارکنان خارج می‌شود. نیمکت‌ها ناپدید می‌شوند.

موزیک. تعویض صحنه. یک مرغزار پوشیده از قارچها ظاهر

می‌شود. خرگوشها با خوشی وارد صحنه می‌شوند.)

خرگوش اول: وقت کافی برای یک بازی خوب.

خرگوش دوم: بیایید بازی کنیم، بیایید بازی کنیم!

خرگوش سوم: بیایید «عمو زنجیرباف» بازی کنیم.

خرگوش چهارم: نه بهتره موش و گربه بازی کنیم.

خرگوش پنجم: من می‌خوام گربه باشم.

خرگوش اول: نه، من باشم.

خرگوش دوم: بس کنید. اول می‌شماریم.

(خرگوشها به صف می‌ایستند. یکی از خرگوشها همه را یک به یک می‌شمارد.)

خرگوش: یک و دو و سه... چهار و پنج و شش... هفت و هشت و نه و ده... تو خواهی شد گربه ما ای خرگوش.

(سروصدا. خرگوشها دستمالی دور صورت خرگوش گربه می‌بندند. همه برای پنهان شدن می‌دوند.)

خرگوش اول: من را پیدا کن!

خرگوش دوم: من انجام منو بگیر.

خرگوش چهارم: یوهو...

خرگوش پنجم: میو!

(در اوج بازی عمو مارکو وارد می‌شود. خرگوش گربه او را می‌گیرد. همه خرگوشها با کنجکاو به آنها نگاه می‌کنند.)

خرگوش گربه: من یکی را گرفتم.

بو می‌کشم... بو می‌کشم... بو... بو...

صبر کنید الان می‌گم او کیست؟

آهان... فهمیدم... فکر می‌کنم مادرم است... عالی

است.

(همه می‌خندند. عمو مارکو با خوشی می‌غرد و خارج می‌شود. خرگوش گربه با عصبانیت دستمال را از صورتش باز می‌کند.)

اوه چه اشتباه بزرگی

نخندید احمقها

اگر دستم به شما برسد برایتان بد خواهد شد.

و از اینکه به من خندیده‌اید متأسف خواهید شد.

(جلو می‌پرد که خرگوشها را بگیرد. سروصدا و غوغا. معلم وارد

می‌شود. بعضی از خرگوشها دور او جمع می‌شوند و او تقریباً

ناخواسته در مرکز بازی آنها قرار می‌گیرد. موزیک.)

معلم: (با خوشی) ولم کنيد بچه‌ها... اوه
خواهش مي‌کنم بچه‌ها...
(خرگوش‌ها دور او مي‌چرخند، سپس دستها را به هم داده
مي‌خوانند و مي‌رقصند. موزیک.)
خرگوشها: نگاه کنيد به معلم عزيز ما
او کمي جدي است، اما دوست خوب ماست.
بيبيند، ببينيد،
او با ما مهربان است
چونکه ما هم اذيت نمي‌کنيم او را

(پرده به آرامي بسته مي‌شود و بازي شيرين آنها را پنهان
مي‌کند.)

راوي: بگذاريد خرگوشها تا وقتي دلشان مي‌خواهد
بازي کنند با خيال راحت
شما هم کمي تفريح کنيد
اما با صداي زنگ برگريد هرچه زودتر

پرده
آنتراکت

پردهٔ دوم

عمومارکو: (جلوي پرده ظاهر مي‌شود در حالیکه هنوز زنگ مي‌زند. زنگ تمام مي‌شود.)
راوي: خوب تماشاچيان کوچک عزيز شما یک مدرسهٔ خرگوشها راديد پس مدرسه‌هاي‌ها و دختر مدرسه‌هاي‌ها با گوشه‌هاي

دراز

با کوشش مي‌خوانند قوانين مختلف را
حقايق دربارهٔ جغدها، روباهها
جانوران خطرناک، همه انواع
بعد یک کمي رياضيات
و دانش دربارهٔ گياهان
در وسط و در آخر
معلم از خرگوشها پرسيد یک معما
و فوري جواب درست دادند آنها
بازي آنها وحشي است و شيرين
بگذاريد بازي کنند آنها
آنها راه سرگرم‌شدن را يافته‌اند
و شما؟

شما هم در حل معما مهارتي داريد؟

(بچه‌ها جواب مي‌دهند.)

داريد؟ بله؟ خوب است

من مي‌خواهم معماي خودم را بگويم براي شما

پس گوش شنويد سراپا:

چيست آن زيباي شگفت‌انگيز

هر سال مي آيد فقط يكبار
بته هاي زعفران به همراه آن
مي شوند از دانه نمايان
قطره هاي برف آب مي شوند
خرسهاي مهربان غرآن
مي زند لبخند آفتاب شادان
اما، باز هم مي کند روي پنهان
همه دوست دارند او را
گدا و آقا و حتا پادشاهان
و اسم آن؟

بچه ها:

راوي:

بهار!
آفرين بر شما! حال بشنوید باقي را:
لبخند مي زند تمام روز آفتاب
با نفس گرم و سوزان
دروگرهاي خسته دروکنان
دانه هاي غله در مزارع بيكران
او دومين مهمان خوش قدم است
و نام آن، خيلي ساده

بچه ها:

راوي:

تابستان
درست و حالا
كمي فكر كنيد و دهيد جواب
چه وقت سال مي بارد باران؟
چه وقت مي وزد باد شديد؟
چه وقت برگهاي زرد مي ريزند سر راه؟
در پاييز!

بچه ها:

راوي:

عالي است! شما زرنگ و تيز هوش هستيد
پس گوش كنيد باقي اش را.

شما همه می‌دانید
که پنبه در مزارع می‌روید، اینطور نیست؟
اما امروز پنبه‌ها به آرامی
می‌ریزند از بلند آسمان
برادر خرگوش هست حیران!
چه پروانه‌های زیبایی!
آن دورها در عمق جنگل
درخت انجیر سفیدپوش شده از پنبه
می‌گوید به خرگوش آهسته:
پنهان شو و استراحت کن در لانه گرمات
مهمان بدخلفی داریم
و نام او هست

بچه‌ها:

زمستان!

راوی:

شما پیدا کردید جواب را

حالا بیاید همه بشماریم فصلها را

بچه‌ها:

بهار، تابستان، پاییز، زمستان

راوی:

عالی است بچه‌ها: من کاملاً راضی هستم از شما

وقت آنست که شروع شود درس خرگوشها

(زنگ را می‌زند.)

راوی:

یک درس نو شروع می‌شود

همانقدر باارزش و در عین حال مشکل

برای خرگوشهای کوچکمان

پنجه‌های آنها پُر است از اشتیاق

برای نوشتن حروف، کلمات و اشکال.

(پرده بلند می‌شود، خرگوشها همراه ریتم موسیقی با پنجه‌هایشان

می‌نویسند.)

راوی:

خرگوشها چقدر هوشیارند

فقط پنجه‌های آنها تخته را می‌خراشند
آنها چیزهای مخصوصی می‌نویسند.

خرگوشها: ما امروز تعهدنامه‌های مختلف می‌نویسیم

معلم: بچه‌ها، تمام کردید؟

خرگوشها: بله... بله...

معلم: پس چیزهایی را که نوشته‌اید یک به یک

بخوانید.

(شاگردان تعهدنامه‌های خود را به نوبت می‌خوانند. معلم بعد از

خوانده شدن هر تعهدنامه سرش را به علامت تأیید تکان می‌دهد.)

خرگوش ساشکو: من امروز قول می‌دهم فقط نمره‌های خوب

بگیرم!

خرگوش استاکو: (با صدای پایین) خدا حافظ عادت‌های بد من از

این به بعد یک خرگوش نمونه خواهم بود.

خرگوش کتی: کتاب‌های من تمیز و بدون هرگونه لکه خواهد

بود.

خرگوش کیمی: من دهانم را می‌بندم. هرگز حرف کسی را

قطع نخواهم کرد!

(خرگوش لینی، به نیمکت چسبیده از جا بلند نمی‌شود. حتا سعی

دارد خود را پنهان کند.)

معلم: تو چطور لینی؟ قول معتبر تو چیست؟

لینی: (با لکنت) خوب... من چه قول بدهم آقا؟ من

نمی‌دانم چه بگویم...

معلم: به هر حال چیزی نوشته‌ای، ننوشته‌ای؟ بگذار

ببینمش.

(به طرف لینی رفته و نوشته او را می‌خواند، راضی به نظر

می‌رسد.)

آفرین بر تو، چیزی که نوشته‌ای کاملاً قابل

توجه است. همه باید آن کلمات زیبا را
به خاطر بسپارند.

(به طرف تخته سیاه می رود.)

من دختر نمونه خواهم شد و به پدر و مادر
خود کمک خواهم کرد.

(خرگوشها در کتابچه هایشان یادداشت

می کنند.)

حالا بعد از من تکرار کنید.

معلم:

(حرف او را قطع می کند.) آقا خواهش

راوی:

می کنم کمی صبر کنید. آیا ممکن است؟

(به طرف بچه ها در سالن بر می گردد.)

بچه های عزیز می خواهید شما هم آن جمله
زیبا را یاد بگیرید؟

(بچه ها جواب می دهند.)

(به بچه های حاضر در سالن) خوب، پس

معلم:

همه با هم تکرار کنید!

یک. دو. سه.

(با هم) من یک دختر و یا پسر نمونه خواهم

بچه ها و خرگوشها:

بود

و به پدر و مادرم کمک خواهم کرد.

(زنگ زده می شود. پایان درس. خرگوش ها آواز خوانان خارج

می شوند.)

عموماً کو همه را برای بازی کردن به

خرگوشها:

بیرون می خواند. بیایید خوش باشیم تا جایی

که ممکن است.

بعد نوبت درس آواز می رسد. درس مورد

راوی:

علاقه آنها...!

(تعویض صحنه. موزیک. یک خط حامل نت ظاهر می‌شود. خرگوشها مثل نت‌ها یکی بعد از دیگری روی خط حامل می‌پرند.)
معلم: ما از گام‌ها شروع می‌کنیم. بچه‌ها با من

بخوانید.

(خرگوشها گام موسیقی را می‌خوانند و هر خرگوشی در نوبت خود از جا پریده و نت خود را می‌خواند. در نوبت نت «سی» عمو مارکو از جا پرید و خودش آن را می‌خواند. همه می‌خندند. عمو مارکو پنهان می‌شود.)

معلم: خرگوش لینی یک تک‌خوانی لطفاً.

(لینی گام را غلط و درهم برهم می‌خواند. همه می‌خندند. لینی شروع به گریه می‌کند.)

معلم: (سعی می‌کند او را آرام کند.)

حالا پیتر و کتی شما دوتا با هم بخوانید.

(دو خرگوش ترانه ساده کودکانه و شادی را با هم می‌خوانند.)

آفرین، خیلی خوب بود.

حالا چی بخوانیم؟

خوب، بیایید ترانه...

خرگوش:

خرگوش دیگر: ترانه مورد علاقه ما خرگوشها!

(به صف روی خط حامل می‌ایستند و شروع به آواز خواندن می‌کنند. آنها با ریتم موسیقی حرکات مختلفی را نیز انجام می‌دهند.)

نام ترانه: سرود خرگوشها

خرگوشها: وقتی عمو خورشید پیر شروع به خواندن می‌کند

ما به دوستان کوچکمان ملحق می‌شویم.

و چرخ چرخ عباسی می‌خوانیم

رقص چقدر خوب است

در نیم روز با دوستان

ما با بچه خرسها بازي مي‌کنيم.
اما آنها چاق و تنبل‌اند
سنجاب‌ها شيطان‌ترند
اما گاهي در شيطنت ما دست آنها را از پشت

مي‌بنديم

ما بچه خرگوشهاي شاد و سنگول هستيم
ترانه آنها تمام شد
سروصدا فرو نشست
ايكاش بيشتري مي‌ديديم
درس موسيقي بچه‌ها را

راوي:

(دكور در صحنه حركت و تغيير مي‌كند.)

خرگوش ۱: حالا ما مهارت‌هاي ديگرمان را نشان مي‌دهيم.
ما بايد براي ارايه تازمان چرخ‌هاي تازه بسازيم.
بچه‌ها! اره و ميخ بدهيد، تخته و سوهان هم.

(خرگوشها وسايل مختلف را با ريتم موسيقي به‌دست مي‌گيرند.
همانطور كه كار مي‌كنند آواز مي‌خوانند.)

خرگوش‌هاي پسر: ما اره مي‌كنيم

ما رنده مي‌كنيم

ما ارايه تازه‌اي مي‌سازيم!

(آنها چكش‌ها را برمي‌دارند. چرخها در صحنه ظاهر مي‌شوند.)

ما ماهرانه كار مي‌كنيم.

با چكش، و حالا ارايه آماده است.

(يك ارايه تازه ساخته شده ظاهر

مي‌شود.)

(وارد مي‌شود.) آفرين بچه‌ها

معلم:

شما سخت و خوب كار كرديد

شما شايسته تشويق هستيد

من کاملاً راضی‌ام
حالا بروید ارابه‌سواری کنید.
هورا!
برویم زمین مسابقه
تمام راه را آواز خواهیم خواند.
(همه سوار ارابه می‌شوند.)
عمومارکو:
(دزدانه نگاه کرده می‌غرد.) هی! مثل
اینکه شما فراموش کرده‌اید من اینجا
مهمترین شخص هستم. من همه‌چیز را
درباره ارابه‌رانی می‌دانم. تنها من می‌توانم
ارابه شما را راه بیندازم.
(فضای شاد. عمو مارکو به جلو ارابه بسته می‌شود. همه خارج
می‌شوند. موزیک)
راوی:
بفرمایید. اینجا دوباره بچه‌ها جمع هستند
سخت مشغول کار، با علاقه و با برنامه
فضای شاد همه جا را گرفته
مناظر شاد و صداهای شاد
(موزیک، خرگوشها در یک صف در صحنه می‌ایستند. بیل‌هایی را
حمل می‌کنند. آنها شروع به کندن زمین می‌کنند.)
خرگوش‌های پسر: ما باید دانه‌ها را در زمین بکاریم.
خرگوش‌های دختر: بعد آنها را با آبپاش آب بدهیم.
خرگوش ۱: این زمین کوچک چطور است؟
خرگوش ۲: آنجا را خواهیم کاشت.
(موزیک. گل‌ها از زمین بیرون می‌جهند.)
خرگوش‌های پسر: ببینید، گل‌ها شکفته‌اند.
خرگوش‌های دختر: کجا؟
خرگوش‌های پسر: آنجا... آنجا...

همه دخترها: چه لاله‌های زیبایی
خرگوش ۱: یک روز فراموش نشدنی
خرگوش ۲: بیایید عکس بگیریم.
معلم: (با تایید) عالی است. و این عکس کوچک
یادگاری خوبی خواهد بود. عمو مارکو،
لطفاً دوربین مرا بیاورید، آنجاست.
(عمو مارکو دوربین بزرگی را می‌آورد.)
راوی: ببینید، دوربین حاضر است.
من از شما عکس می‌گیرم.
عمو مارکو، برو پیش آنها
می‌خواهم هم‌هتان میان گلها باشید.
(همه عقب می‌روند، گلها هم همین‌طور. راوی پشت به تماشاچی‌ها
صحبت می‌کند.)

لطفاً بی‌حرکت بایستید
اما لبخند بزنید
آقا ممکن است گوشه‌ایتان را بلند کنید
معلم باید هشیار به‌نظر برسد.
حاضر؟ یک دو سه
(عکس حاضر است. گلها با ریتم موسیقی خارج می‌شوند.)

خرگوش: درس ژیمناستیک شروع می‌شود.
خرگوشها: (با هم) ژیم ناس تیک ژیم ناس تیک
(خرگوشها در حال خواندن رژه می‌روند.)

همه با هم: بیایید همه
در یک خط برویم
چپ، راست
چپ، راست
مارش، درجا، محکم

مارش قدمرو، با قدمهاي محکم
(با مارش خرگوشها سه به سه در یک خط مستقیم به انتهاي
صحنه مي‌رسند. موزیک عوض مي‌شود. آنها شروع به ورزش
مي‌کنند. بعد معلم در حالیکه طناب بلندي در دست دارد وارد
مي‌شود.)

معلم:
اول طناب را بکشید، اینطور.
بعد به دو گروه مساوي تقسیم شوید
دخترها اینجا، پسرها آنجا
وقتي من علامت دادم شروع کنید
با تمام قوتتان طناب را بکشید
یک دو سه شروع!

(خرگوشها با صدای موسیقي شروع به کشیدن طناب مي‌کنند.
دخترها بهتر از پسرها هستند و آنها را به خارج از صحنه
مي‌کشانند. فضای شاد. زنگ زده مي‌شود.)

راوي:
زنگ پایان درس زده مي‌شود
دخترها خیلی خوشحالند
آنها مسابقه طناب‌کشي را برده‌اند
پسرها اوقاتشان تلخ است
اما شرط مي‌بندم فردا
همه آنها بالاتر از همه این پیروزيهاي کوچک

خواهند بود

حالا آنها شاد و پر غوغا
دوتا دوتا و سه‌تا سه‌تا به خانه خواهند رفت
(شروع به خواندن مي‌کنند.) سه خواهر و سه

خرگوشها:

برادر

راوي:
(آنها را متوقف مي‌کند.) و حالا بچه‌ها
مواظب دشمنان وحشي باشيد

از گروهتان جدا نشوید

تمام راه را با هم باشید...

خرگوش‌ها: (با آواز جواب می‌دهند.)

نگران نباشید ما همه می‌دانیم

چطور خود را از دشمنان دور نگهداریم

همه چیزهایی را که امروز یاد گرفتیم به‌خاطر داریم

و تمام راه را آواز می‌خوانیم.

(خرگوش‌ها خارج می‌شوند.)

راوی: (با نگرانی) آنجا در جنگل انبوه کیست؟

هی، بهتر است عجله کنید خرگوش‌ها

ممکن است توی در دسر بزرگی بیفتید

در کمین شماس‌ها روباه مکار

(روباه مکار دزدانه به اطراف نگاه می‌کند و دوباره پنهان

می‌شود. خرگوش‌ها با خوشی وارد می‌شوند. یکی از آنها از

دیگران عقب مانده است. دم روباه مکار دیده می‌شود. یک گل

داودی به انتهای آن بسته شده است. خرگوش خم می‌شود که گل

را بچیند. اما ناگهان روباه از جا پریده و او را می‌رباید.)

خرگوش: کمک!

(همه خرگوشها برق‌آسا برمی‌گردند. به روباه حمله می‌کنند و دم

او را می‌گیرند. دوباره به نوعی همان جنگ طناب‌کشی آغاز

می‌شود. همان موزیک باز شنیده می‌شود. سرانجام روباه شکست

خورده و فرار می‌کند. دم او در دست یکی از خرگوشها باقی

می‌ماند.)

خرگوشها: هورا

راوی: دوباره در خانه، با همان اشتیاق

خسته، نفس نفس زنان، اما شیرین
خرگوشها می‌شویند سروصورت خود را
و با حوله‌ها پاک می‌کنند آنها را
سپس دور میز می‌نشینند
چیست برنامه بعدی آنها؟
تکرار درسهای تازه، در بعدازظهر آرام
و گرنه بزودی فراموش خواهند کرد آنها را
(خرگوشها در یک صف وارد می‌شوند. همه کتابهای باز در دست
دارند. کتابها را با ریتم موزیک در صحنه می‌گذارند و شروع به
خواندن می‌کنند.)

خرگوش ۱: یک هیولای ترسناک وجود دارد
خرگوش ۲: باید گفت او موذی است
خرگوش ۳: او موهای قهوه‌ای دارد
خرگوش ۴: دراز کشیده و منتظر خرگوشهای بیچاره می‌ماند.
خرگوش ۵: استاد حقه‌بازی است و اسم او هست...
همه با هم: (همه از پشت کتاب چشم می‌گردانند.) روباه مکار!
(آنها همراه موزیک یک صفحه کتاب را ورق

می‌زنند.)

خرگوش ۱: بیایید همه به خاطر داشته باشیم
خرگوش ۲: آواز خواندن خیلی خوب است
خرگوش ۳: هنوز چیزی به‌خوبی آواز خواندن پیدا نشده است
خرگوش ۴: ما همه چیز را درباره نت و گام می‌دانیم.
خرگوش ۵: و آنها را قشنگ می‌خوانیم
خرگوش لینی: (با اعتماد به‌نفس و به‌درستی می‌خواند.)

دو ر می فاسل لا سی دو
(آنها صفحه جدیدی را ورق می‌زنند.)

خرگوش ۱: اعداد هم بسیار ساده هستند

خرگوش ۲: اگر قانون‌های ریاضی را بدانی
خرگوش ۳: اگر اتفاقاً اشتباهی کردی
خرگوش ۴: دوباره امتحان کن، حتماً جبرانش می‌کنی
خرگوش پیتز: (با اعتماد به نفس) سه به علاوه سه می‌شود شش.
من این را فراموش نمی‌کنم هرگز.
(صدای مادر خرگوش از خارج صحنه شنیده می‌شود.)

مادر خرگوش: خرگوش‌ها! خرگوش‌ها!
خرگوش‌ها: آمدم مادر!
(آنها کتابهایشان را می‌بندند و با ریتم موزیک خارج می‌شوند.)
راوی: اما چرا مادر خرگوش بچه‌های شیرنش را صدا می‌زند؟
مثل اینکه هنوز هیچکس نمی‌داند
بیاید این دفتر یادداشت را باز کنیم
در صفحه آخر آن نوشته شده است:
«شاگردان خوب شایسته تشویق و جایزه خوب هستند.»

بنابراین مادر خرگوش تصمیم گرفته است آنها را به گردش و هواخوری ببرد.
(موزیک. مادر خرگوش در لباس گردش وارد می‌شود. دختر خرگوشها چتر آفتابی در دست دارند و پسر خرگوشها بادکنک. یکی از پسرها و همه دختر خرگوشها برای مدتی در صحنه می‌مانند. دختر خرگوشها چترها را باز می‌کنند و دور برادرشان می‌چرخند و می‌خوانند.)

دخترها: (می‌خوانند) بادکنک‌ها پر از باد می‌شوند.
باد کنید پسرها، باد کنید!

اوه، چه بدشانسي اي
بادکنکمان ترکیب

(يکي از دخترها نوک چترش را به بادکنک برادرش مي زند و آن
را مي ترکاند. همه مي خندند. فضاي شاد. همه خارج مي شوند.)
راوي: آيا شما مي دانيد با اين نشاط کجا مي روند؟ آنها؟

اين يک معماي ساده است

همين حالا به شما مي گويم آن را

(موزیک شاد، صحنه چرخ فلک را تصوير مي کند. چرخ فلک در
جنگل ظاهر مي شود. همراه با شادي و خنده. همه خرگوشها در
آن نشستند.)

راوي: اين روز پرسروصدا بهزودي مي شود تمام
همه راضي اند، خرگوشهاي ما کار زيادي در پيش

دارند

بگذاريد آنها بازي کنند حالا.

(به خرگوشها)

به اميد بيدار، خرگوشها.

خرگوشها: (از داخل چرخ فلک) به اميد بيدار عمو.

به اميد بيدار بچهها

(پرده به آرامي بسته مي شود.)

راوي: (به تماشاگران) خوب، به پايان قصه ساده و شيرين
خرگوشها رسيديم. خداحافظ بچهها. روز بر شما
خوش و يادتان نرود، براي نمايش بعدي ما حتماً
بياييد بچهها.

پايان

